

از زاویه دید زن



زهره عصمتی



بنیاد ادبیات
۱۳۹۳

ویژگی‌های شعر

زنانه در شعرهای

بهار سعید و مهتاب ساحل

به زیبایی‌شناسی توجه کرده و هر یک در این باره تحقیقاتی انجام داده و نظریاتی را پیشنهاد کرده‌اند.

ظاهراً کسی که برای نخستین بار از موضوع هنر و زیبایی سخن گفت، افلاطون است. وی زیبایی را به‌عنوان واقعیت عینی مورد تأکید قرار داد و اذعان کرد که اشیای زیبا از این نظر زیبا هستند که از زیبایی کلی سهمی دارند. افلاطون برای زیبایی مراتبی قایل بود و اصولاً آن را امر نسبی می‌شمرد و بر این اساس می‌نویسد که یک حیوان زیبا در مقایسه با یک فرد، زشت به نظر می‌رسد. افلاطون می‌افزاید که منشأ زیبایی یا زیبایی مطلق، از عوارض نسبیّت برکنار است؛ به این معنی که نمی‌توان پذیرفت که زیبایی مطلق زمانی زشت و زمانی زیباست یا داوری مردم آن را زشت یا زیبا می‌کند، بلکه زیبایی مطلق همواره زیباست و در عین حال، متعالی بودن یا برتری خود، زمینه همه زیبایی‌ها به شمار می‌رود. افلاطون زیبایی را مایه ابتهاج و لذت می‌شمرد. ارسطو نیز نسبت به موضوع زیبایی توجه کافی دارد و از دیدگاه ارسطو، انسان به طور طبیعی به آهنگ و وزن تمایل دارد و از آن لذت می‌برد. این تمایل همانا تمایل به زیبایی است که ارسطو می‌گوید دارای کارکرد اساسی است، اندوه و ترس را می‌سترد و روان را تطهیر می‌کند (یوسفیان، ۱۳۷۹: ۱۴۵).

سقراط می‌گوید که زیبایی نمی‌تواند «تناسب» باشد چون تناسب سبب می‌شود که چیزها زیبا بنمایند و از آن جا که علت چیزی نمی‌تواند خود آن چیز باشد، تناسب نمی‌تواند خود زیبایی باشد (احمدی، ۱۳۷۴: ۵۵).

زیبایی محصول مشترک جهان عینی و جهان ذهنی است، ولی چون موضوع یا خاستگاه زیبایی را در خارج ارگانسیم می‌یابند، به خطا آن را پدیده عینی تلقی می‌کنند و نیز چون درون خود احساس زیبایی می‌کند به خطا آن را پدیده ذهنی می‌شمارد. کیفیت زیبایی که مربوط به رویدادهای تجربه جمالی است بر همه کس معلوم است؛ اما فهم زیبایی فوق‌العاده دشوار است، دامنه زیبایی هنری شامل همه پدیده‌های اجتماعی می‌شود و از دامنه مظاهر طبیعی فراتر می‌رود.

بنیاد اندیشه وجود واقعی زیبایی‌ها در جهان عینی عامل آرامش روح انسانی است. خداوند متعال به حکمت بالغه خود آن‌ها را در نظام هستی قرار داده است که خشونت ماده و بی‌اعتنایی قوانین آن را در باره روح آدمی و کشش‌ها و امتدادهای فراگیر که همه عالم هستی را پوشانیده است، با روح آدمی لطیف و ملایم نماید (حسین، ۱۳۸۳: ۱۲۲).

هنگامی که سخن از زیبایی به میان می‌آید نخستین چیزی که به ذهن می‌رسد، انسان است؛ زیرا ذوق، سنجش و بینش، کار انسانی محض و منحصر به انسان است و هر چند که زیبایی در طبیعت وجود دارد، ولی جستجو، شناخت و ارزش‌یابی آن مربوط به انسان است.

زن در تاریخ و ادب در دو سیمای فعال و منفعل حضور داشته است؛ فعال به صورت زنان قهرمان، مادران تاریخ‌ساز و منفعل به صورت سیمای زنان افسانه‌ها و غزل‌ها (یا حقی به نقل از: روضاتیان و میرباقری فر: ۱۳۸۶). در این شکی نیست که همواره جریان‌های زن‌ستیز و ذهنیت‌های فرورفته در تبعیض و مردسالاری تلاش کرده‌اند در بستر باورهای زن سنگ بیندازند.

با این حال، زنانگی و مبارزه برای عینیت بخشیدن به خواست‌های ذهنی زن در طول تاریخ روند روبه‌رشد داشته و زمینه‌ساز دست‌یابی به فضایی شده است که امروز در جوامع مختلف با آن روبه‌رو هستیم. سرگذشت ملت‌های مختلف و سرزمین‌های مختلف تجارب متفاوتی را در زمینه بازتاب مسائل مرتبط به زنان به دست می‌دهند. امروزه در کشورهای جهان اول، پرداختن به موضوعات زنانه دیگر تابو نیست. در این نوشته قرار نیست به تمام عواملی که در میان زنان شاعر و جریان‌های شعری زنانه این باور را آفریده است، پرداخته شود، بلکه کوشش شده است محدوده زمانی معین و با توجه به وضعیتی که هم‌نسلان من آن را تجربه کرده‌اند و شعرشان رنگ و بوی همین وضعیت را دارند، در نظر گرفته شود. تلاش بر این است تا نمونه‌هایی در این نوشته استفاده شوند که با وضعیت موجود سازگاری داشته باشند. در این نوشته زیبایی‌شناسی در شعر شاعران زن با تکیه بر اشعار دو بانوی شاعر بهار سعید و مهتاب ساحل بررسی می‌شود. از چشم‌انداز شاعر مرد «چشم نرگس»، «لب لعل»، «رخساره ماه»، «ابروی کمان»، «قد سرو» و... زیبا هستند و شاعران بی‌شماری با ترکیب‌سازی این واژه‌ها طبع آزمایی کرده‌اند و شعر را به زیبایی رسانیده‌اند. با وجود این نگرش، وادار شدم تا زیبایی مرد از آینه و زاویه دید زن نگریسته شود.

واژگان کلیدی: زیبایی، زیبایی‌شناسی زنانه، مظاهر زیبایی، هویت، اعتراض و زبان زنانه.

۱. نگاهی به مفهوم زیبایی‌شناسی

بی‌گمان زیبایی، دلکش‌ترین پدیده هستی است و ادراک زیبایی نیز برجسته‌ترین امتیاز معنوی انسان محسوب می‌شود. انسان همواره زیبایی را تجربه و مجذوب آن شده و به آفرینش دست‌یازیده است. ما همیشه با چنین پرسشی روبه‌رو هستیم که به راستی زیبایی چیست و چگونه آن را درمی‌یابیم؟ آیا زیبایی مفهومی است مطلق یا امری است دستخوش نسبیّت؟ چون مایه‌های زیبایی‌شناسی آن‌چنان گوناگون‌اند که پیدا کردن ویژگی یکتایی که همگی در آن همراه باشند، دشوار است. از این رو، بسیاری از حکیمان و دانشمندان کهن و جدید



اگر انسان زیبایی را احساس نمی‌کرد و دنبال آن نمی‌رفت، زیبایی ارزشی نداشت. پیشتر در بحث زیبایی گفتیم که شناخت زیبایی یک امر نسبی است؛ زیرا ما آن چه را درک می‌کنیم مظاهر زیبایی «دنیوی» است که می‌تواند ما را به شناخت و درک زیبایی مطلق برساند. این امر به معنای آن است که هر انسان به‌گونه متفاوت زیبایی را احساس و ارزیابی می‌کند.

سازوکار احساس زیبایی با سازوکار آفرینش زیبایی قرابت بسیار دارد؛ اما جهت و سوی آن‌ها معکوس از حس یکدیگر است. چون آفرینش هنری از حس زیبایی‌شناسی که در اعماق روح هنرمند نهفته است، آغاز می‌شود و هنرمند را به درک و شناخت زیبایی‌های پیرامونش می‌کشاند (همان، ۱۱۳).

احساس و ذوق زیبایی مستلزم وجود دو طرف است: نخست انسان و دوم شی که در آن زیبایی تجلی یافته است. هنگامی که میان دو طرف ارتباط برقرار شود، واکنشی در نفس انسان پدید می‌آید که نمایانگر چگونگی تأثیر آن شی در نفس انسان است.

واکنش زیبایی‌شناختی در میان همه انسان‌ها وجود دارد و حتا برخی از حیوانات نیز هستند که انواعی از زیبایی و به‌ویژه نوع صوتی را احساس می‌کنند. ذوق زیبایی‌شناختی، واکنش و قدرت ابراز آن از فرد تا فرد متفاوت است و این تفاوت نیز از عواملی ناشی می‌شود که به سرشت افراد و فرهنگ و تجربه آن‌ها و شرایط محیطی و عوامل زمانی، مکانی و تاریخی باز می‌گردد و حتا شرایط و اوضاع سیاسی و فرهنگی که فرد در آن به سر می‌برد نیز در ایجاد این تفاوت مؤثر است. در واقع، اندک کسانی هستند که از مرحله احساس زیبایی فراتر می‌روند و به مرحله درک و شناخت آن می‌رسند (حسین، ۱۳۸۳: ۱۲۶).

هر انسانی صاحب‌ذوق نیازمند حواس سالم است که عقل و شعور او را یاری رساند تا بتواند مظاهر زیبایی مادی را که مبتنی بر وجود تناسب و هماهنگی میان اجزای هر شی است، درک کند و کمال آن را تشخیص دهد.

از آن جایی که انسان بیشتر تحت تأثیر حس است تا تأثیر عقل، بنابراین، ذوق اکثریت مردمان ذوق مبتنی بر حس است که جنبه شخصی و فردی دارد و بر حسب اختلاف اشخاص طبایع و سرشت آن‌ها متفاوت و مختلف است (همان، ۱۳۳).

۲. زیبایی‌شناسی زنانه و مفاهیم مرتبط به آن

۲.۱. زبان زنانه

زبان زنانه را می‌توان راهی برای بروز احساسات زنان دانست. زبان زنانه بیانگر احساسات، عواطف و تفاوت‌هایی است که شاعران زن

از من خویش می‌نویسند. ادبیات در گذشته همیشه مردانه بوده است و حالا با هنجارشکنی زنان رویکردی به نام ادبیات زنانه به وجود آمده است.

بحث کردن در مورد شعر به ویژه ادبیات زنانه، یکی از موارد برجسته در تاریخ ادبیات کشور است. یکی از خصوصیات ادبیات زنانه این است که زنان خود و آرزوهای‌شان را تصویر می‌کنند و این امر نیازمند آن است که زبان ساختار تازه‌ای بگیرد که با واقعیت زندگی زنان متناسب باشد و زبان زنانه تعبیری از زندگی، مشکلات و آرمان‌های تحقق‌ناپذیر زنان باشد.

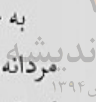
در این‌جا این بحث مطرح است که آیا اساساً بین نوشتار زن و مرد تفاوت است یا خیر؟ آیا نوعی زبان زنانه داریم؟ در گذشته جو فرهنگی منحصر به دست مردان بود، زبان زنان تقلیدی از زبان مردانه است. جولیا کریستوا از جمله کسانی است که با به کار گرفتن مباحث ساختارشکنی نوع جدیدی از نقد در مباحث زبانی به میان آورده است. به نظر وی زبان زنان متفاوت از مردان است، بدین معنی که زنان زبان را برای مقاصد دیگری به کار می‌برند، گرچه تمام ساختارهای زبانی نوعی ماهیت مردسالارانه دارد؛ اما زنان در نوشته‌های خود این ساختار مردانه را می‌شکنند و اعتراض خود را بیان می‌کنند (تمیزی، ۱۳۷۹: ۵۳).

اکثر نویسندگان اروپایی بر این باورند که در مقابل حاکمیت مردانه باید با زبان زنانه سخن گفت. هلن سیکسو در کتاب خنده مدوسا که بیانیه معروف نوشتار زن است، از زنان می‌خواهد تمنای خود را در نوشتار بگذارند. او زنان را مخاطب قرار داده می‌گوید: «خودت را بنویس، تمنای تو باید شنیده شود. فقط در این صورت است که منابع پایان‌ناپذیر ناخودآگاه فوران می‌کند.» هم چنین می‌گوید: «زن باید خود را از سانسور نجات دهد و از شایستگی‌های خود، تمنای خود، قلمرو پهنای هستی خود را که در مهر و موم نگهداری شده است، باز یابد.» (همان)

به عقیده هلن سیکسو تنها و تنها راه و چاره در مقابل حاکمیت مردانه، ساختن زبان زنانه است که نشان‌دهنده تفاوت و جنسیت است. او می‌نویسد زن باید «زبانی برای خود به وجود آورد که درونش را نشان بدهد.» (همان، ۵۳).

زبان زن بازتاب‌دهنده جهان درونی‌اش است و باید سخن بگوید و سلطه و حاکمیتی را که سال‌ها بر وجودش فرمان رانده است، بشکند و خود و رازهای نهفته در وجودش را بازگو کند. هیچ وسیله‌ای جز زبان زن نمی‌تواند ذهنیتش را به صحنه نمایش بیاورد.

زبان زن، زبان جادو و سحرآفرین است؛ زیرا زن با زبان خود اجتماع را دچار تحول و دگرگونی می‌کند و با تکه‌تکه واژه‌های خود





واژه‌های گوشواره، انگو، لب‌سیرین، رژ، شانه کردن
روسی و...

پیراهن گلدار سرخ لاله‌زاری می‌شوم
دختری در باد زلف گل بهاری می‌شوم
(سعید، ۱۳۹۵: ۲۱۶)

سپه چادر سرم افکند منبر
سپس گردیده نام من «سیاسر»
نگهبانی سرگمنامی من
صدایم می‌زند با رنگ چادر
(همان، ۱۴۵)

باران به هم زد خط چشم و لب‌سیرین را
باران در آورده دیگر کفر و یقینت را
ای زندگی لعنتی تا چند چون ماری
خوابیده بین آستین خیس من باشی
(ساحل، ۱۳۹۶: ۱۹)

دید بسیار شد این قصه پوچ
خواست به صورتش آبی بزند
پیرهن از گل پیچک به تن و
رژ پررنگ گلابی بزند
(همان، ۳۳)

هویت بر سرم زد روسری‌ام روی طاق افتاد
و با این سادگی‌ها عشق ناگاه اتفاق افتاد
(ساحل، ۱۳۹۶: ۲۹)

۲.۴. اعتراض زنانه

شکایت و اعتراض زن از جامعه‌ای که در آن زیست
می‌کند، بیداری زن را نسبت به حق و حقوقش نشان
می‌دهد. تاریخ گواه بر این است که زن‌ها همواره به القاب
ناخوشایند همگون بوده و زیر سیطره مرد قرار داشته و
دست زور و جبر بر سرش حاکم بوده است.
جبر و ستیز تاریخی زن افغانستانی را واداشته است تا
با شمشیر سخن در مصاف مرد بایستد. از همین جهت،
شعر امروز زن افغانستانی بیان‌کننده این واقعیت و به
نحوی اعتراض نسبت به شرایط گذشته و حال است.

الف. اعتراض در برابر اجتماع

انسان‌ها دایم درگیر دغدغه‌های درونی و ذهنی خودند و

انقلاب می‌آفریند و آرمان‌های خود را جهت می‌دهد.
همان‌گونه که زنان بیشترین خشونت و نامالیماتی را در
زندگی‌شان تجربه می‌کنند، می‌توان گفت شعر زنانه بیشتر
از این‌که یک شگرد تازه باشد، یک شگرد و هنجار متأثر از
وضعیت تجربی است و نوعی اعتراض در برابر وضعیتی
است که زنان در طول تاریخ با آن مواجه بوده‌اند.

۲.۲. هویت زنانه

مسائل مربوط به حضور گسترده زنان در عرصه‌های
مختلف از نیازهای اصلی جامعه ما است. دشواری‌های
مرتبط با حضور زنان در فعالیت‌های اجتماعی طبقه‌ای از
زنان را با چالش‌های هویتی مواجه کرده‌اند.

یکی از خصوصیات برجسته زبان زنانه و شعر
زنان، ابراز و بیان هویت زنانگی است. شعرای زن در
شعرهای‌شان این هویت را در قالب واژه‌های زن، دختر،
مادر، خواهر و... بیان می‌دارند. تحسین زن در شعر فارسی
بیشتر رنگ و بوی عاطفی دارد، در مواردی هم شخصیت
زن به عنوان موجود کم‌مایه و نابخرد شگفت‌انگیز است.
این نوع نگرش و بازتاب در شعر هر دو شاعر به صورت
گسترده وجود دارد.

اگر می‌شد که دود سوختن را گریه می‌کردم
سیاهی سرگذشت تلخ زن را گریه می‌کردم
(سعید، ۱۳۹۵: ۲۲)

ناقص‌العقلی چه بیماری‌ست؟ کز هر کشوری
رفته، دامنگیر زن‌های مسلمان می‌شود
(همان، ۲۲۸)

گرچه آزاده‌ام، اما تو خودت می‌دانی
دخترم این قفس تنگ پر و وبال من است
(ساحل، ۱۳۹۲: ۸)

مرا پیوسته می‌خواهی که مثل «دختر خوبی»
فقط در خانه بنشینم خودت با دیگران باشی
(همان، ۱۳)

۲.۳. واژه‌گزینی و ترکیب‌های زنانه

یکی از خصوصیات بارز زبان و یا شعر زنانه کاربرد
واژه‌هایی است که احتمال استفاده آن‌ها از سوی مردان در
معنای حقیقی خیلی کم‌رنگ و یا اصلاً کاربرد ندارد؛ مثل

یکی از خصوصیات ادبیات
زنانه این است که زنان خود
و آرزوهای‌شان را تصویر
می‌کنند و این امر نیازمند
آن است که زبان ساختار
تازه‌ای بگیرد که با واقعیت
زندگی زنان متناسب باشد
و زبان زنانه تعبیری از
زندگی، مشکلات و آرمان‌های
تحقق‌ناپذیر زنان باشد.

ب. اعتراض در برابر شیء وارگی

لوکاج جامعه‌شناس مجاری تبار برای نخستین بار واژه چیزوارگی یا شیء‌وارگی (Refication) را وارد ادبیات جامعه‌شناسانه کرد. از نظر وی شیء‌وارگی فرایندی است که طی آن اشکال اجتماعی که توسط انسان به وجود آمده است، طبیعی، عام و مطلق در نظر گرفته می‌شوند و بر اساس آن، همه سازمان‌ها و ساختارها از کنترل آدمی خارج‌اند. در این دید نه تنها انسان در حد شیء، بلکه کل ساختارهای جامعه چنان شیء تلقی می‌شوند. این مفهوم به این معنا است که رابطه میان انسان‌ها به رابطه میان اشیاء مبدل شده است. با استفاده از این رویکرد می‌توان به بحث در زمینه اهمیت زیبایی زنان از منظر رسانه‌ای پرداخت. در چنین ساختار، زنان و بدن آنان به اندازه یک شیء تقلیل یافته باید در حد کمال زیبا باشد.

جالب آن‌که همان حد کمال زیبایی نیز توسط رسانه به عنوان امر عام، مطلق و طبیعی تعیین و مشخص می‌شود. یک روز رنگ پوست سفید، یک روز برونزه، یک روز لاغری مفرط و یک روز برجستگی اندام‌های زنانه، باید مطابق به استانداردهای رسانه‌ای خود را تغییر دهند تا بتوانند از اعتماد به نفس و جذابیتی که رسانه‌ها از آن حرف می‌زنند برخوردار شوند.

در این رویکرد بدن زنان به مثابه شیء جنسی شده باید زیبا، بی‌نقص، مطابق با استانداردها با امیال مردانه و در جهت لذایت جنسی، جذاب و تحریک‌کننده باشد.

علاوه بر چیزواره شدن بدن زنانه در این نوع نگاه، این مسأله به نوعی خشونت علیه زنان نیز تعبیر می‌شود؛ خشونتی که تمام شعور، تحصیلات، توانایی‌ها و مهارت‌های آنان را نادیده گرفته و آنان را به عروسک جنسی تقلیل می‌دهد. در این راستا ارزش یک زن نه با ابعاد انسانی وجودش، ارزش‌های اخلاقی و توانایی‌های وی، بلکه میزان زیبایی ظاهری‌اش سنجیده می‌شود.

واقعیتی که در جامعه ما نیز در حال رخ دادن است، علاوه بر تبلیغات رسانه‌ای، در فرهنگ و حرف جامعه نیز از زنان توقع می‌رود خودشان را مطابق با شکل و ظاهر مورد پسند مردان زندگی تغییر داده و در جهت تمایلات آنان هر چه لازم است، انجام دهند (عطایی آشتیانی، ۱۳۸۵: ۳۲).

اما این نگاه در شعر بهار سعید به نوع دیگری بازتاب یافته.

اگر در آیه‌ای هشتند زن را
زمین «کشت» بنوشتند زن را
هزار و چهارصد سال لگدمال
جوی نفرین زن کشتند زن را

این حس درونی و ذهنی به بیرون پرت شده روی زندگی اجتماعی نیز تأثیر می‌گذارد. چه کسی بینابین این گرداب بیشتر می‌چرخد؟ مطمئناً زن. زن است که در آسیاب همه مشکلات خرد شده و همه رنج‌ها را در خودش حل می‌کند؛ لذا زن برای بیرون رفتن از اوضاع نابسامان اجتماعی به واژگان پناه می‌برد و دردهایش را در قالب‌های بیانی فریاد می‌کشد.

های نازم که به فرهنگ عرب بد باشم
کافر و ملحد و با هر چه که مرتد، باشم
دشمن آیه کشتار و کنیز و برده
بودم و استم و تا باشم و باشد باشم
(سعید، ۱۳۹۵: ۲۶۵)

مهتاب ساحل هم هیچ‌گاه در ناملايمات اجتماعی سکوت نکرده است. او بارها در شعرهایش از محیط اجتماعی و فرهنگی که نسبت به او دید متفاوت دارد و «سیاسر» خطاب می‌شود، گلایه و اعتراض می‌کند.

در این جا نام من نه زن، سیاه سر
وجودم در کنارت مایه ننگ
همیشه پاسخ بیچارگی هام
در این مجموعه انسان‌نما سنگ
(ساحل، ۱۳۹۲: ۳۲)

سیاه‌سری که مدام صدایش در گلویش خفه شده است، زبانش فقط همان یک تکه گوشت است، نه وسیله دادخواهی‌اش.

صدایم را خلاف شرع هر بار
جنایت خوانده و سرکوب کردی
نفهمیدی زبانم را به خوبی
مرا آغوش یک آشوب کردی
(همان، ۳۳)

ساحل در اجتماعی زندگی می‌کند که «فرخنده» را به آتش کشیده‌اند، «تبسم» را گردن زده‌اند، «ستاره» را گوش و بینی بریده‌اند و «رخشانه» را زیر سنگ‌ها مدفون کرده‌اند و... تا صدای زن را در سینه محبوس نگهدارند؛ اما مهتاب این سکوت را می‌شکند و بر ضد این ناهنجاری‌ها داد می‌زند.

«تبسم» می‌شوم هر روز در راه
زنی «فرخنده» با موی پریشان
گهی لب دوخته مثل «ستاره»
گهی «رخشانه» زیر سنگ‌باران
(ساحل، ۱۳۹۶: ۵۱)

او می گوید که زن فقط وسیله‌ای برای زایش و ارضای خواهشات نفسانی مردان نیست. باید زن آزاده باشد و استقلال زندگی اش را داشته و از آنی که دارد لذت ببرد. هم چنان نباید زن را مجبور و محصور به خانم خانه و مادر بودن کنیم، باید زن را گذاشت که خودش مادری کند.

مرا پیوسته می خواهی که مثل دختر «خوبی»
فقط در خانه بنشینم خودت با دیگران باشی
(ساحل، ۱۳۹۲: ۱۳)

جای آغوش نوازشگر عشق
تکیه بر دوش مترسک بزند
از سر عاطفه مادری اش
شانه بر گیس عروسک بزند
(ساحل، ۱۳۹۶: ۴۵)

(سعید، ۱۳۹۵: ۱۴۱)

من که کشت زار بودن زن را
جو باور ندارم
(همان، ۱۲۷)

مهتاب ساحل نیز از این ابزار و مطاع بودن زن انتقاد می کند و از جامعه می نالد که فقط زن را به وجودش می پرستند نه به عنوان یک زن و نیمه و مکمل مرد.

حرفی اگر به خاطر گفتن نداشتم
نزد شما مطاع به جز تن نداشتم
من را چنان که بودم و هستم نخواستند
می خواستند آن چه که اصلاً نداشتم
(ساحل، ۱۳۹۶: ۲۹)

زن آزاده که خود می فهمد
زندگی یک سره شیدایی نیست
آرزوهای فراوان دارد
زن فقط سکس و پسرزایی نیست
(همان، ۳۳)

خوبست این هوای سرکش را
این دختر بی باک و بی غش را
همسر نه، هم سنگر شوی آقا
آقا! تا قهرمان داستان باشد
(همان، ۳۲)

ساحل در اجتماعی زندگی می کند که «فرخنده» را به آتش کشیده اند، «تبسم» را گردن زده اند، «ستاره» را گوش و بینی بریده اند و «رخشانه» را زیر سنگها مدفون کرده اند و... تا صدای زن را در سینه محبوس نگهدارند؛ اما مهتاب این سکوت را می شکند و بر ضد این ناهنجاری ها داد می زند.



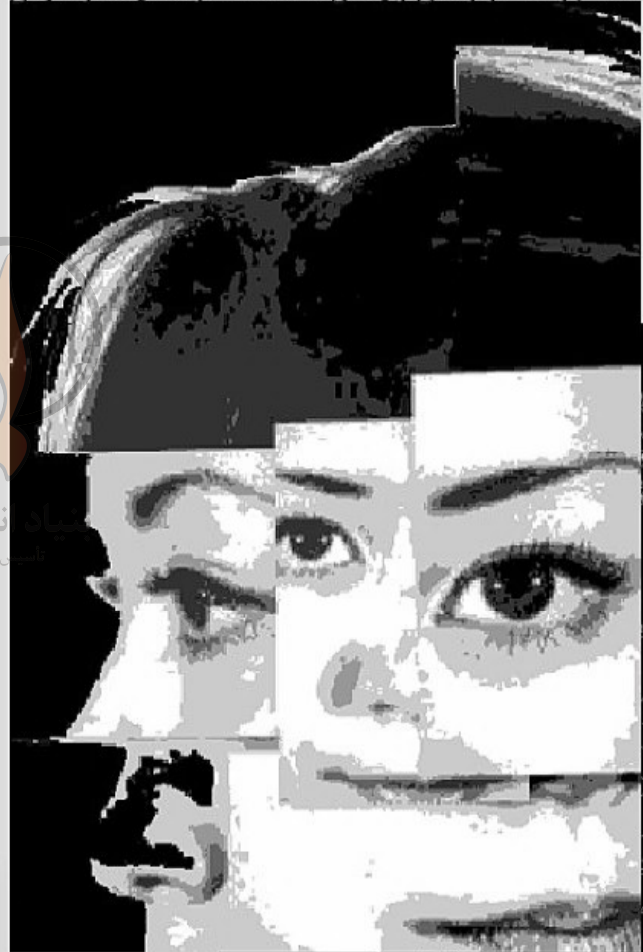
اندیشه
سپتامبر ۱۳۹۴

۲.۵. تصویر عشق زنانه

عاطفه، عشق و دوست داشتن واقعیت‌های انکارناپذیر در جوهر وجود انسان‌اند. هنجارشکنی در بیان احساسات و عواطف یکی از رویکردهای اجتماعی زنان در جوامع مختلف است. بیان این احساسات از مهم‌ترین مضامین عاطفی در زندگی زن به ویژه زنان شاعر به شمار می‌رود. قرن‌ها پیش در جوامع سنتی سخن گفتن زن از عشق گناه بزرگ و نابخشودنی به شمار می‌رفت و صدای زن سال‌های سال در گلویش خفه بود.

در شعر تغزلی زبان فارسی هیچ زنی تصویری از مرد ارائه نداده است و شعر زنان تا زمان فروغ فرخزاد، از داشتن معشوق مرد؛ معشوق مردی که از دیدگاه جنسی، عاطفی و جسمانی یک زن دیده و تصویر شده باشد، محروم مانده است. شاید به همین دلیل است که زن و مرد به طور یکسان، عشق و سرنوشت خود را در شعر سعدی و حافظ جستجو می‌کنند و جواب‌های قانع‌کننده برای نیازهای عاطفی خود پیدا می‌کنند.

باید بگویم که اگر شعر نو فارسی هیچ کاری نکرده باشد، لاقلاً از نظر فرهنگ شعری توانسته است در بعضی موارد محتوای عاشقانه شعر تغزلی فارسی را از یک سلامت جسمانی و عاطفی برخوردار کند؛ چرا که هرگز نمی‌توان مثل گذشته معشوق‌های شعر فارسی



امروز را از نظر جنسی با یکدیگر اشتباه کرد.

معشوق شعر عاشقانه شاملو سراپا زن است و معشوق شعر عاشقانه فرخزاد سرتاسر مرد. هرگز نمی‌توان مرد شعر فرخزاد را با زن و زن شعر شاملو را با مرد یکی شمرد (براهنی، ۱۳۷۱: ۵۳۴).

۲.۶. زیبایی‌های یک مرد از چشم یک زن

حس زیبایی و زیبایی‌پسندی در همگان وجود دارد، هیچ‌کس نمی‌تواند از این واقعیت چشم‌پوشی کند؛ اما چه کسی، چه چیزی زیباست؟ سؤالی است لاینحل زیرا هرکس از چشم‌انداز خود به اشیاء و اشخاص نگاه می‌کند و نظر به ذوق و سلیقه خود ابراز نظر و حس زیبایی‌پسند خود را به صحنه بیان می‌آورد.

هیچ پدیده‌ای در هستی نازیبا نیست؛ اما این نگاه ماست که زیبا و نازیبا را خلق می‌کند و میان این و آن تمایز قابل می‌شود و در اتمام زیبا و نازیبا قضاوت می‌کند.

در ادبیات خصوصاً حوزه شعر، خیلی مواردی که زیبا پنداشته می‌شوند، منحصر به زن و دوشیزه‌ها شده‌اند؛ لذا همواره زن زیباست و زیبایی جزء ذاتی زن است. اگر قضاوت ما همین باشد که فقط زن زیباست، تعبیری است نابه‌جا و نادرست. همان‌گونه که زن زیباست، مرد نیز زیباست و زیبایی جزء ذات و اصالت مرد نیز است، باید دقت کرد تا آن زیبایی را که در وجود یک زن است، در فلسفه وجودی مرد نیز یافت.

در یک دید کلی می‌توان این زیبایی‌ها را در دو بخش تقسیم کرد.

الف. زیبایی‌های ظاهری؛

ب. زیبایی‌های معنوی یا باطنی.

الف. زیبایی‌های ظاهری؛ به زیبایی‌هایی گفته می‌شود که ملموس و قابل رؤیت همگان واقع گردد. مثلاً قد و قامت، بازوان قوی، کاکل موج، سینه فراخ، بالا بلند و...

ب. زیبایی‌های معنوی یا باطنی؛ به آن زیبایی‌هایی گفته می‌شود که قابل رؤیت نباشند و در انجام عمل به هستی آن پی برده شود؛ مثل شجاعت و دلیری، صداقت و راستی، استقامت و پایداری، اعتماد به نفس بالا و...

در این نوشته نکات ظریف و زیبا در اشعار شاعر زن جستجو شد تا حس و نگاه زیباپسندانه یک زن نسبت به مرد بیان شود و مهر تأییدی باشد به این گفته که مردان نیز زیبا هستند.

از دورها نمای دو بازو گشودنت

تا نزد من رسیدن تو می‌شود غزل

بازوی تشنه‌ات که مراد در بغل کشد

بوسه‌ای، خمیلدن تو می‌شود غزل

(سعید، ۱۳۹۵: ۷۲)



عاطفه، عشق و دوست داشتن واقعیت‌های انکارناپذیر در جوهر وجود انسان‌اند. هنجارشکنی در بیان احساسات و عواطف یکی از رویکردهای اجتماعی زنان در جوامع مختلف است. بیان این احساسات از مهم‌ترین مضامین عاطفی در زندگی زن به ویژه زنان شاعر به شمار می‌رود.

نتیجه‌گیری

در فرجام می‌توان گفت تاریخ بشریت مردانه است؛ اما گاهی از زنان نیز نام برده شده است و دیدگاه‌های متفاوت و متناقضی در باب شخصیت انسانی زن، جایگاه اجتماعی و حقوقی وی بیان شده است. شرایط برای زنان همیشه نسبت به مردان محدود بوده و به گفته ویرجینیا وولف محدودیت‌های زمانی و اقتصادی همواره سدی در برابر زنان بوده و به آن‌ها اجازه نمی‌داده است که وارد قلمرو نویسندگی شوند؛ اما این اظهار نظرهای منفی و تلاش برای اثبات کم‌عقلی و ضعیف جلوه دادن آنان، نتوانستند آن‌ها را همیشه در تاریکی نگهدارند. امروز زنان به موفقیت‌های چشمگیری دست یافته‌اند. زنان نویسنده و شاعر نه تنها مانند قدیم پشت چهره‌ها و نقاب‌های مردانه پنهان نمی‌شوند، بلکه زبان خاص خود را نیز به کار می‌برند و فضای ویژه خودشان را می‌آفرینند. اکنون به نظر می‌رسد که جریان شعر

بپندارم که موهای توت را شانه می‌کردم
به کاکل‌های افشانت دلم را خانه می‌کردم
(همان، ۱۶)

انگار دست توست در آغوش من ولی
از داغ پنجه‌های تو پیداست رفتنم
(سعید، ۱۳۹۵: ۲۷۸)

گفتم اگر گهی بوزی لای گیسویم
شبو به پنجه‌های تو پرپر شوم نشد
(همان، ۴۶)

مهتاب ساحل نیز از پنجه و بازویی حرف می‌زند که سال‌هاست سمبول مردانگی مرد پنداشته می‌شود و سپیداری را به تصویر می‌کشد که همواره تکیه‌گاهش تلقی می‌کرد. او وجود مردش را به مزرعه مانند می‌کند و خود نیز به مثابه دریاچه‌ای که کشتزار و شالیزاری را سیراب کند.

مهتاب واژه‌ها را چنان می‌رقصاند که ذهن کنجکاوی هر خواننده را به تأمل وامی‌دارد و با ترکیب و واژه‌گزینی معشوق را موجود بکتای بشریت تجسم می‌کند و خواننده را به دنبال یافتن آن می‌کشانند.

میان بازوان تو به اوج‌ها رسیده‌ام
چه غم اگر به شانهم دو تکه بال نیستی
(ساحل، ۱۳۹۶: ۱۸)

از پنجه‌هایش زندگی تازه می‌ریزد
دستی بکش تا این فسیل از خاک برخیزد
(همان، ۷۰)

قامتی چوقامت پیغمبران
استوار از عشق و ایمان داشتی
(ساحل، ۱۳۹۲: ۲۱)

دور لب‌ت مزرعه سرسبز گندم و
پیراهنم لب‌الب گنجشک‌های تو
(ساحل، ۱۳۹۶: ۲۳)

نگران نباش!
با رفتنت آب از آب تکان نخورد
دو جامی را
که می‌خواستم پشت سرت بریزم
هنوز در چشم‌هایم لب‌الب‌اند
(ساحل، ۱۳۹۲: ۴۱)

زنان به یک جریان سیال مبدل شده است و زنان امروز در قالب‌های مختلف با روش‌های هنجارشکن دست به آفرینش می‌زنند و در پی بازتاب خواسته‌ها و نیازهای‌شان هستند. چه بسا بسیاری از شاعران زن توانسته‌اند فضای محتوای شعر را دیگرگون کنند و حتا دست به آفرینش شعرهایی بزنند که بازگوکننده حس و پندار خصوصی آن‌ها باشند. در حال حاضر شمار زیادی از شاعران جوان زن احساسات و عواطف زنانه‌شان را در شعرهای‌شان بازتاب می‌دهند. با این حال، می‌توان چنین نتیجه گرفت که فضای شعر زنان اکنون دیگرگون شده و زمینه بازتاب دیدگاه‌ها و عواطف گوناگون آن‌ها در شعر فراهم شده است. از جمله می‌توان به شعرهای مهتاب ساحل از شاعران جوان کشور اشاره کرد که در این عرصه خوب درخشیده است.

با توجه به گسترش فضاهای مجازی و وسایل ارتباطی این امید نیز می‌رود تا نگرش زنان در شعر بیشتر راه یابد و شعر زنان به رشد و بلندی نایل آید. بدون تردید، رشد جریان شعر زنان نه تنها در بازتاب عواطف، خواسته‌ها، حسرت‌ها، دردها، ... و محنت‌های زنان کمک خواهد کرد، بلکه در پویایی جریان کلی ادبیات نیز تأثیرگذار خواهد بود.

از مقایسه این دو شاعر زن، بهار سعید و مهتاب ساحل می‌توان چنین نتیجه گرفت:

بهار سعید بیشتر در قالب غزل می‌سراید و با آثار ادبی قدیم زبان

پارسی دری آشنایی دارد و از آن‌ها تأثیر نیز پذیرفته است؛ اما شیوه بیانش جدید و تازه است. او این قالب را به خاطر وضعیت نابسامان زنان اجتماع برمی‌گزیند و بیشتر اشعارش بازتاب مسائل اجتماعی‌اند و با توجه به وضعیت نابسامان زنان افغانستان، دردها، رنج‌ها، حسرت‌ها، محدودیت‌ها و خواسته‌های آن‌ها را آشکارتر و جزئی‌تر بیان می‌کند.

بهار در برابر جامعه خود لب به اعتراض می‌گشاید. او از جامعه‌ای سخن می‌گوید که از زن استفاده ابزاری می‌کند. او از این کلیشه و فرهنگ دست‌ساخت جامعه متنفر است و همواره با زبان طعن به آن می‌تازد.

مهتاب ساحل می‌خواهد به عنوان یک زن در جامعه شناخته شود نه مرد. برای مهتاب وضعیت زنان کشورش تأسف برانگیز است، از ظلم و بی‌عدالتی که در حق هم‌جنس‌هایش می‌شود خیلی آگاه است. او با ذکر نام‌های چون فرخنده، ستاره، رخشانه و تبسم این بی‌عدالتی‌ها را به شکل واضح‌تر به تصویر می‌کشد.

مهتاب دیگر پابند سنت نیست، چه در قالب شعر و چه در اندیشه، او دیگر نمی‌تواند ناآگاهانه به مسائل اجتماعی زنان برخورد کند.

با آن هم‌راهی که مهتاب می‌رود به درستی معلوم نیست؛ اما این راه او عقلا نه‌ترین راه است. او می‌داند که در طول تاریخ هیچ‌گاه زن جایگاه اصلی خود را نیافته است و باور ندارد که با گنجانیدن واژه‌ها در شعرهایش بتواند دیدگاه‌ها را نسبت به زنان تغییر دهد، ولی او می‌تواند زمینه و مقدمه فریادهای بلندتری باشد.

منابع

۱. احمدی، بابک، حقیقت و زیبایی، تهران: نشر مرکز، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۴.
۲. الصدیق، حسین، زیبایی‌شناسی و مسائل هنر از دیدگاه ابوحنیفان توحیدی، ترجمه غلام‌رضا، تهران: الهدا، چاپ اول، ۱۳۸۳.
۳. براهنی، رضا، طلا در مس، ج ۱، تهران: فردوسی، چاپ اول، ۱۳۷۱.
۴. تمیزی، کبریا، نقد فمینیستی فرانسوی، بی‌جا: خراسان، چاپ اول، ۱۳۷۹.
۵. حسین‌زاده، زهرا، نامه‌ای از لاله کوهی، تهران: عرفان، چاپ دوم، ۱۳۸۶.
۶. روضاتیان، سیده مریم و میرباقری فر، سید علی‌اصغر، سیمای زن در تذکرة الاولیای عطار، مجله مطالعات زنان، سال پنجم، شماره دوم، پاییز ۱۳۸۶، خ.
۷. ساحل، مهتاب، سوره گیسو، کابل: تاک، چاپ اول، ۱۳۹۶.
۸. _____، لاله‌ها لب‌های مجروح من‌اند، کابل: انجمن قلم، چاپ اول، ۱۳۹۲.
۹. سعید، بهار، از دور تا رسیدن، کابل: واژه، چاپ اول، ۱۳۹۵.



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۴

